

رنج نسل‌های ربوده شده

روز ملی «عذر خواهی» در استرالیا، یادآور رنج هزاران کودک بومی است که به نام تمدن، اما به قیمت انسانیت به اجبار از آغوش خانواده‌های خود جدا شدند تا در طرح دولتی همسان سازی فرهنگی با جامعه سفید پوستان بزرگ شوند

سید مصطفی صابری | روزنامه نگار

پرونده

کودکی بومی در آغوش گرم مادر، بی خبر از سایه شوم افرادی است که او را از آن دنیای امنش جدا کرده و زندگی اش را برای همیشه دگرگون می کنند. صدای پای مأموران دولت با وعده «آینده‌ای بهتر» و در راستای همسان کردن بومیان با سفید پوستان از راه می رسد؛ اما بهایی که چند نسل وادار به پرداختن شدن چیزی فراتر از تصور بود. بهایی به اندازه هویتی از هم گسیخته و قلب‌هایی تا همیشه دل‌تنگ خانواده. امروز، ۲۶ می، روز ملی «عذر خواهی» در استرالیاست؛ با دیدن این مناسبت در تقویم‌ها تصور می کنیم چنان در این کشور به فرهنگ عذر خواهی بها داده می شود که روزی برایش تعیین شده؛ اما ماجرا چیز دیگری است. این روز بار دیگر خاطره تلخ و تاریک «نسل‌های ربوده شده» را زنده می کند؛ یادآوری سرگذشت هزاران کودک بومی که طی دهه‌ها سیاست رسمی، به زور یا فریب از خانواده‌هایشان جدا شدند تا بخشی مهمی از پروژه «همسان سازی» دولت استرالیا باشند. آن روزها مأموران دولت و مددکاران اجتماعی پنهان و آشکار، کودکان را از آغوش مادران ربودند؛ با وعده رفاه، اما با هدف پاک کردن حافظه قومی، زبان و سنت‌های دیرینه، آن‌ها را به پرورشگاه‌ها یا خانه‌های سفید پوستان سپردند. در دل این جداسازی‌ها، قلب اجتماع بومی شکست و زخم‌هایش تا امروز، حتی پس از عذر خواهی رسمی دولت و بزرگداشت‌هایی چون «روز ملی عذر خواهی»، یا National Sorry Day همچنان تازه مانده است. این پرونده روایت اتفاقی است که گذشته و حال استرالیا را به هم پیوند می زند و در آن از ریشه‌های تاریخی و انگیزه‌های پشت پرده این سیاست ضد انسانی و نژاد پرستانه، تا تأثیرات آن بر هویت فردی و جمعی، واکنش مردم و مراجع بین‌المللی و تلاش جامعه نوین استرالیا برای التیام زخم‌های کهنه گفتیم. هر بخش این پرونده بر پایه روایت‌های مستند قربانیان، داده‌های آماری و بازتاب‌های رسانه‌های معتبر جهانی نگاشته شده است.

ریشه‌های تاریخی یک فاجعه انسانی

از آغاز اجرای رسمی سیاست جداسازی کودکان بومی، برآورد می شود حدود ۵۰ هزار کودک به اجبار از خانواده‌ها جدا شدند

سیاست جداسازی کودکان بومی استرالیا، ریشه در آغاز قرن بیستم و نگاه نژاد پرستانه دوره استعماری دارد؛ زمانی که دولت‌های ایالتی و سپس دولت فدرال، مردم بومی را «تهدیدی برای نظم و پیشرفت جامعه» قلمداد می کردند. نخستین قوانین موسوم به «حمایت از بومیان» در اواخر قرن نوزدهم وضع شد؛ اما برخلاف نامش هدف از این قانون، کمک به بومیان نبود، بلکه از بین بردن پیوند فرهنگی، زبانی و خانوادگی آنان با نسل بعدی بود. انگیزه اصلی این سیاست، «تمدن‌آفرینی» و به اصطلاح «نجات» کودکان بومی بیان می شد؛ اما عملاً ابزاری برای حذف تدریجی هویت بومیان بود. طی این قوانین دولت‌ها با تصویب مقرراتی، مأمورانی را مأمور کردند تا بدون رضایت یا اطلاع والدین، کودکان را جدا کنند و به پرورشگاه‌ها یا خانواده‌های سفید پوست بپسارند.

۵۰ سال‌های سیاه: اجرای سازمان یافته و آمار قربانیان

هر چند اصل این اتفاق به اشکال مختلف مربوط به سال‌ها قبل از قرن بیستم بود؛ اما اجرای رسمی سیاست جداسازی از حدود سال ۱۹۱۰ به شکل گسترده آغاز شد و در دهه‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ به اوج رسید. در این دوره، قوانین ایالتی به مأموران ویژه اجازه می داد کودکان را فقط به بهانه «بهبود شرایط زندگی» یا «ترکیب نژادی» از خانواده‌ها جدا کنند. اوج فاجعه زمانی شکل گرفت که تخمین زده می شود بین ۱۰ تا ۳۳ درصد کودکان بومی استرالیا در ایالات مختلف، طی این سیاست از خانواده‌ها ربوده شدند. گزارش رسمی موسوم به «بیارشان به خانه» (۱۹۹۷) تعداد تقریباً ۵۰ هزار کودک جدا شده را ذکر می کند. بیشتر این کودکان به محیط‌های بسته و کنترل شده‌ای فرستاده شدند، جایی که اغلب آموزش و پرورش صرفاً برای تطابق با فرهنگ غالب سفید پوستان بود و خبری از آموزش زبان، هویت یا سنت‌های بومی نبود.

افول تدریجی: تغییر نگرش، فشار اجتماعی و پایان رسمی

از اوایل دهه ۱۹۶۰ و در پی افزایش فشارهای حقوق بشری و رشد جنبش‌های حقوق مدنی، دولت‌ها مجبور به بازنگری سیاست‌های جداسازی شدند. جامعه استرالیایی کم کم پیامدهای تلخ این موضوع را به صورت عینی حس کرد و به زشتی این سیاست پی برد. نخستین اصلاحات در برخی ایالات از سال ۱۹۵۸ آغاز شد و تا سال ۱۹۶۹ همه ایالات، اجرای رسمی این سیاست را متوقف کردند. با این حال، عواقب آن هنوز بر دوش جامعه بومی سنگینی می کند؛ فقر، بی هویتی فرهنگی، شکاف اجتماعی و بحران‌های روانی از آثار ماندگار نسل‌های ربوده شده است. دولت استرالیا سرانجام در سال ۲۰۰۸ به طور رسمی بابت این جنایت‌ها عذر خواهی کرد. ماجرای روز ملی «عذر خواهی» در استرالیا هم در واقع واکنشی به این اتفاق تلخ است که امروز هم سالروز آن است.



زخم هویت: تحمیل فرهنگ بیگانه و ویرانی ریشه‌ها

کودکانی که روزگاری از خانواده جدا شدند، حالا سالمندانی هستند که زخم‌های روانی التیام نیافته فراوانی دارند؛ بدون حس تعلق به جامعه جدید یا زندگی به سبک بومی‌ها

برای هزاران کودک بومی، جداسازی نه فقط دوری فیزیکی، که بریدن از زبان، سنت و همه آن چیزی بود که هویت‌شان را شکل می داد. در پرورشگاه‌ها و خانه‌های سفید پوستان، حتی نام کودکان تغییر می کرد و مکالمه به زبان مادری، ممنوع بود؛ یک روایت در این زمینه بخوانید: «دختر بچهای بومدم که فقط باید انگلیسی حرف می زد، هر بار که واژه‌ای به زبان مادری می گفتم، با تنبیه و بیرومی شدم.» (روایت دبرا میرس، نسل ربوده شده، BBC 2022). برخلاف ادعای دولت‌ها، فرهنگ تحمیل شده نتوانست زخم فراموشی بر هویت بومی بزند. سبک زندگی را که در دل سال‌ها و نسل‌ها ریشه دارد، نمی توان با فرمان یا به زور تغییر داد. در جدا شدن، جای خالی مادر و بیگانگی با دنیای جدید، در جان کودکان چنان حک شده بود که اندک زرق و برق زندگی جدید نمی توانست تغییری در اصل ماجرا ایجاد کند. بسیاری از آنان پس از سال‌ها تلاش برای سازگاری با دنیایی که هرگز پذیرایشان نبود، به نقطه آغاز بازگشتند؛ جست‌وجوی خانواده و هویت خویش، حتی اگر مسیر پر از ابهام و تلخی باشد.

بحران میان‌نسلی: بحران هویت، خشونت و معضلات اجتماعی

بد نیست بدانید به رغم گذشت چند دهه از لغو آن قوانین و بزرگ شدن آن کودکان، ردپای بحران هویت در زندگی نسل‌های ربوده شده همچنان آشکار است. پژوهش‌های استرالیایی بین المللی نشان می دهد افرادی که در کودکی جدا شده‌اند، نسبت به جمعیت عمومی دوبرابر بیشتر گرفتار افسردگی، اضطراب و رفتارهای پرخطر بوده‌اند (Bringing Them Home).



عذر خواهی و راه دشوار جبران

سال‌ها، خاطرات تلخ نسلی که کودکی و پیوند با خانواده را از دست دادند، پشت دیوارهای نادیده انگاری و سرکوب تاریخی پنهان ماند. اما با انتشار گزارش «بازگرداندن آن‌ها به خانه» (Bringing Them Home, 1997)، پای دردهای زنده و روایت‌های تکان دهنده به عرصه عمومی باز شد. میلیون‌ها شهروند استرالیایی برای نخستین بار با حجم واقعی رنج و شکاف میان بومیان و جامعه غالب‌ر و بهر روش شدند. خشم، اندوه و شرمساری اجتماعی، بحث در باره عدالت و مسئولیت تاریخی را به صدر اخبار و گفت‌وگوی ملی آورد.

روز عذر خواهی فرارسید

یکی از مهم‌ترین واکنش‌ها، در صحن علنی پارلمان رخ داد: در ۱۳ فوریه ۲۰۰۸، کوین راد، نخست‌وزیر وقت استرالیا، طی یک سخنرانی تاریخی با صدای لرزان، از بازماندگان «نسل ربوده شده» عذر خواهی کرد: «به خاطر در درون نچی که متحمل شده‌اید، متأسفیم.» این عذر خواهی که با اشک و احساس همدلی بسیاری از حاضران همراه بود، لحظه‌ای نمادین در تاریخ استرالیاست و نقطه عطفی در روند آشتی ملی شد. از همان زمان، «روز ملی عذر خواهی» هر ساله به یادآوری زخم‌های گذشته و ضرورت ادامه گفت‌وگو برای جبران و آشتی اختصاص یافت.

لحظه تلخ وداع با مادر

تراژدی نسل ربوده شده، فراتر از مرزهای استرالیا بازتاب یافت. رسانه‌های بزرگ جهان همچون Guardian، BBC، و New York Times، با انتشار گزارش‌ها، روایت قربانیان و واکنش‌های اجتماعی استرالیا را به گوش جهانیان رساندند. تحلیل‌هایی که نشان می داد این الگو نه تنها در استرالیا، که در کانادا و آمریکا هم با جداسازی فرزندان اقوام بومی، تکرار شده است. رسانه‌ها با تأکید بر ابعاد حقوق بشری و تشابه تاریخی فجایع استعمارگری، رنج مشترک جوامع بومی را در قاب نقد و همدلی مطرح کردند. روایات مستندی از بازماندگان، مانند گفته‌های «نانسی»، نقل شده در BBC،

ZENDEGI-SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

دوشنبه ۵ خرداد ۱۴۰۴
۲۸ دی القعدہ ۱۴۴۶ • ۲۶ می ۲۰۲۵
شماره ۲۱۷۸

۲۹۹۷



فاجعه بزرگ در کانادا

با پیدا شدن گور دسته جمعی

فاجعه جداسازی کودکان بومی فقط منحصر به استرالیا نبود و متأسفانه در کانادا هم مشابه آن، حتی با ابعادی تلخ‌تر و غیر انسانی تر رخ داد که آثار روانی اجتماعی عمیقی بر جای گذاشت. ماجرا از این قرار است که دولت کانادا حدود یک قرن با سیاست «مدارس شبانه‌روزی بومیان» تلاش کرد کودکان خانواده‌های بومی را از والدین‌شان جدا کند تا فرهنگ، زبان و هویت بومی را از میان ببرد. این کودکان عمدتاً توسط کلیساها و با حمایت دولت، به زور یا با فریب از خانواده‌های خود گرفته شده و به مدارس ویژه‌ای در مناطق دورافتاده فرستاده می شدند، جایی که اغلب مورد سوء رفتار، بد رفتاری جسمی و جنسی، بی غذایی، تحقیر و گاه حتی مرگ قرار می گرفتند. در سال‌های اخیر، کشف گورهای دسته جمعی در محوطه مدارس تعطیل شده بومیان، موجی از شوک، اندوه و خشم در سراسر کانادا و جهان به راه انداخت. یکی از شناخته شده‌ترین این کشفیات، مدرسه شبانه‌روزی «کمپلوس» (Kamloops Residential School) در ایالت بریتیش کلمبیا بود که در سال ۲۰۲۱ بقایای اجساد بیش از ۲۰۰ کودک بی نام و نشان در آن محل توسط جامعه بومی شناسایی شد. به دنبال این فاجعه، مردم محلی و خانواده‌های بازماندگان با قرار دادن کفش‌های کودکان، صندل و اسباب بازی در مقابل این مدرسه، یاد و خاطره کودکان جان‌باخته را زنده نگه داشتند. این حرکت نمادی غم‌انگیز و تأثیرگذار از رنج تحمیل شده بر نسل‌های بومی بود و به سرعت در سایر نقاط کانادا تکرار شد. بازتاب این رویدادها در رسانه‌های داخلی و بین‌المللی گسترده بود؛ بسیاری از گزارش‌ها این سیاست و حشیانه را با اقدامات مشابه در استرالیا و ایالات متحده مقایسه کردند. این تراژدی هنوز هم آثار روانی، اجتماعی و فرهنگی عمیق و جبران‌ناپذیری بر جامعه بومیان کانادا بر جا گذاشته است.



در تهیه این پرونده از منابع زیر کمک گرفتیم:

۱. گزارش «آن‌ها را به خانه بازگردانید»، از کمیسیون حقوق بشر استرالیا، ۱۹۹۷

۲. مقالات موزه ملی استرالیا: مروری بر نسل‌های ربوده شده

۳. بر نامه تاریخ و فرهنگ بومیان: مؤسسه پژوهش‌های بومی و جزایر تنگه تورس (AIATSIS)

۴. اس‌بی‌اس (SBS Australia): تاریخچه و تأثیر نسل‌های ربوده شده

۵. روزنامه گاردین (The Guardian): روایت‌ها و پیامدهای روانی و اجتماعی جداسازی کودکان بومی...